

روانشناسی شخصیت کاووس در شاهنامه

دکتر فاطمه کلاهچیان* - لیلا پناهی

استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه رازی کرمانشاه - کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی
دانشگاه رازی کرمانشاه

چکیده

یکی از راه‌های ژرفا بخشیدن به داستان و تقویت تأثیر آن بر مخاطب، پردازش درست و قوتمند شخصیت است. فردوسی سخن‌سرایی داستان‌شناس است که در عصر برون‌گرایی و کلی‌نگری شاعران خراسان، خود و خواننده را با جزئیات روحی قهرمانانش همراه و درگیر می‌سازد این پژوهش به تحلیل روانشناسانه شخصیت کاووس در شاهنامه می‌پردازد. فردوسی با استفاده از هر دو شیوه مستقیم و غیرمستقیم؛ یعنی با بهره‌گرفتن از توصیف، گفت‌وگو، اظهار نظر شخصی، معرفی توسط خود شخصیت و یا از طریق دیگر قهرمانان مرتبط با داستان، هر شخصیت را به خواننده می‌شناساند. کردار و رفتار شخصیت نیز از دیگر راه‌های رسیدن به ویژگی‌های او است. کاووس در روایت اپیزودیک شاهنامه، با یک شخصیت همه‌جانبه اصلی نسبتاً پویا و خاکستری به خواننده معرفی می‌شود. از نظر روانشناسی و بر مبنای نظریه آیزنک، کاووس برون‌گرای ناپایدار صفاوی مزاج است؛ با تأثیر «نهاد» در ساختار شخصیتی‌اش. کاووس بعضی ویژگی‌های روان‌رنجورخویان و روان‌پریش‌خویان را نیز دارد. او به صورتی قابل تأمل، به دلیل عملکرد منفی، نقش وراثت و محیط را در شکل‌گیری شخصیتش خنثی می‌کند.

کلیدواژه‌ها: نقد روانشناسانه، نظریه آیزنک، ادبیات داستانی، شخصیت‌پردازی، کاووس.

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۳/۰۶/۱۸

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۳/۱۰/۲۰

*Email: f_kolahchian@yahoo.com (نویسنده مسئول)

Email: Lpanahi1354@gmail.com

مقدمه

شاهنامه فردوسی، برجسته‌ترین اثر حماسی ادبیات فارسی است. سرشار بودن این منظومه ارجمند از دقایق و ظرایف و نکات آشکار و پنهان، به پژوهشگران هوشمند فرصت می‌دهد تا همواره مجال کشف‌های تازه از میان انبوه لطایف آن را بیابند. از سوی دیگر، دانش روانشناسی جزو علومی است که از گذشته‌های دور مورد توجه بوده است (با عنوان علم‌النفس). چهره مدرن این علم در اواخر قرن نوزدهم و با ظهور فروید ظاهر شد. از آن زمان بود که نقد روانشناسانه آثار ادبی اهمیت پیدا کرد. بررسی ادبیات روایی از این منظر، می‌تواند به کشف لایه‌های پنهان شخصیتی صاحبان آثار و همچنین شخصیت‌های مهم و مطرح آنها بینجامد. در این پژوهش، با تحلیل شخصیت کاووس، در این راستا حرکت کرده‌ایم؛ یعنی نقد روانشناسانه شخصیت او، براساس ویژگی‌هایی که شاهنامه در اختیار ما قرار می‌دهد. کاووس، یکی از شخصیت‌های مطرح بخش

پهلوانی شاهنامه است که با ایفای نقش در مهم‌ترین داستان‌های منظومه، بسیاری از ماجراها را با گفتار، کردار و اندیشه خود به پیش می‌برد.

برای معرفی ویژگی‌های اخلاقی و روحی کاووس، لازم بود شخصیت او را با توجه به تمام شاخصه‌های ظاهری و باطنی انعکاس یافته در شاهنامه بررسی کنیم و پس از اشراف بر این جنبه و استخراج شواهد متناسب و گزیده، به سراغ بررسی داستانی برویم. شاهنامه منظومه‌ای داستانی و اپیزودیک است. به همین منظور، برای یافتن شگردهای شخصیت‌پردازی فردوسی که پژوهشگر را در شناسایی ویژگی‌های روانی مدد می‌رساند، شخصیت کاووس را از جهت ارتباطی که با داستان‌پردازی و عناصر مربوط به آن دارد، بررسی کردیم. در مرحله پایانی نیز، با انتخاب «نظریه تحلیل عاملی آیزنک» که خود جامع بسیاری از نظریات روانشناسی شخصیت است و با تأکید بر دو عامل وراثت و محیط در شکل‌گیری شخصیت - که نظریه متناسب با این پژوهش تشخیص داده شد - به تحلیل روانشناسانه شخصیت کاووس و آوردن شواهد منتخب پرداختیم. شاهنامه از آثاری است که بر مسأله وراثت و محیط در تشکیل شخصیت انسان‌ها تأکید دارد و بارها از زبان قهرمانان و خود فردوسی، به طرح این نظر می‌پردازد؛ مثلاً لایه‌های پنهان شخصیت هر فرد را با عنوان «گوهر» معرفی می‌کند.

حاصل این پژوهش را می‌توان تحلیلی روانشناسانه، بر مبنای شواهد رفتاری و گفتاری متنی حماسی - داستانی دانست که مسلماً با تحلیل‌های روانشناسی وابسته به جامعه آماری، مصاحبه، پرسشنامه و ... متفاوت است. آنچه پس از این خواهد آمد، می‌تواند پژوهشی میان‌رشته‌ای نام گیرد که در یک سوی خود ادبیات و متن ادبی را دارد و در سوی دیگر، روانشناسی شخصیت را.

پیشینه پژوهش

درباره شاهنامه و شخصیت‌های بخش پهلوانی آن آثار بسیاری نوشته شده است؛ از جمله می‌توان به جلال (۱۳۶۱)؛ میرفخرایی (۱۳۶۹)؛ ستاری (۱۳۸۸)؛ دومزیل (۱۳۸۴) اشاره کرد. اما پژوهشی که تحلیلی روانشناسانه و ناظر به جزئیات شخصیت کاووس باشد، یافت نشد.

شخصیت و شخصیت‌پردازی در ادبیات داستانی

«شاهنامه، یک داستان بلندبالای تراژیک است.» (سرامی ۱۳۷۳: ۷۷۳) «داستانی است تو در تو که در آن انسان در چهره‌های گوناگون خویش در آیند و روند است.» (همان: ۵۹) و در عین حال اثری است که حالت روایی دارد. «روایت شامل مجموعه حوادثی (داستان‌هایی) است که در فرایند روایت (یا گفتمان) نقل می‌شوند و در طی آنها حوادث به ترتیب خاصی انتخاب و تنظیم می‌گردند.» (کادن ۱۳۸۰: ۲۵۷)

هر اثر داستانی شامل اجزایی است که به عنوان عناصر آن مورد بررسی قرار می‌گیرند. شخصیت‌هایی که از عناصر مهم در داستان هستند. با حضور و کنش شخصیت‌ها داستان به وجود می‌آید. برای شخصیت تعاریف متعددی ذکر شده است که به برخی از مهم‌ترین آنها اشاره می‌کنیم: «شخصیت، شبه شخصی است تقلید شده از اجتماع که بینش جهانی نویسنده بدان فردیت و تشخص بخشیده است. (فرزاد ۱۳۷۹: ۱۳۳) «در اثر روایتی - نمایشی، شخصیت فردی است که کیفیت روانی و اخلاقی او در عمل او و آنچه می‌گوید و می‌کند، وجود داشته باشد.» (میرصادقی ۱۳۷۶: ۸۴) شخصیت‌ها عناصری تعیین‌کننده‌اند. آنها «بار اصلی داستان را به دوش می‌کشند. با کنش‌ها، دیالوگ‌ها و تک‌گویی‌های آنها است که هم خودشان ساخته می‌شوند و هم روایت پیش می‌رود. انگیزه شخصیت‌ها از مهم‌ترین وجوه لایه‌های آشکار و پنهان داستان‌ها است. مهم‌ترین عنصر منتقل‌کننده تم داستان و مهم‌ترین عامل طرح داستان، شخصیت داستانی است.» (بی‌نیاز ۱۳۷۸: ۷۰)

شخصیت در داستان‌های سنتی کمتر دگرگون می‌شود. او از آغاز تا پایان داستان با ویژگی‌های ثابت حضور می‌یابد. (فرزاد ۱۳۷۹: ۱۰۶) «قهرمان داستان‌های سنتی ایستا است؛ یعنی هیچ‌گاه در گذر ایام دگرگونی نمی‌یابد و اگر هم یافت، معمولاً از نوع دگرگونی‌های یکباره و حادثی است که شخص را چه بسا از سنخی به سنخ متقابل و از قطبی به قطب دیگر انتقال می‌دهد و حد وسط و معتدلی همچون آنچه در واقعیت حیات هست، کمتر ممکن است، تحقق یابد.» (حمیدیان ۱۳۸۳: ۵۲)

از منظری دیگر، گاه شخصیت همه جانبه است؛ یعنی با جزئیات بیشتر و شرح مفصل‌تری معرفی می‌شود و ویژگی‌های متمایزتری نسبت به دیگران دارد. گاهی هم نمادین است. شخصیت نمادین کسی است که خواننده را به مفاهیمی بیشتر از آنچه در اعمال و گفتار ظاهری او هست راهنمایی می‌کند؛ به چیزی بیشتر از خودش. (میرصادقی ۱۳۷۶: ۱۱۰ و ۱۰۷) گاهی تقسیم شخصیت را به دو دسته اصلی و فرعی می‌بینیم. (سرامی ۱۳۷۳: ۲۳) و گاهی نیز گروه‌بندی آن را مطابق نظر ارسطو، به خوب یا بد. (عبدالهیان ۱۳۷۷: ۶۷)

مهم‌ترین روش‌های شخصیت‌پردازی در داستان عبارتند از: «وصف یا گزارش، از طریق کنش، از طریق گفت‌وگوی شخصیت یا تفکر، از طریق سمبل یا ایماژ.» (هاورتون ۱۳۸۰: ۷۷-۷۵) در بیانی دیگر هم می‌توان گفت: «شخصیت‌پردازی به دو شیوه اساسی قابل اجراست: ۱- روش شرح مستقیم که در آن نویسنده دیدگاه‌های خودش را درباره یک شخصیت و یا دیدگاه‌های دیگران را درباره او و یا دیدگاه‌های خود شخصیت را درباره خودش شرح می‌دهد. ۲- در شیوه غیرمستقیم نیز شخصیت داستان در حین عمل پرورده می‌شود و ما او را از طریق گفت‌وگو و رفتارش می‌شناسیم.» (رحمانی خیاوی ۱۳۸۲: ۲۴۵-۲۴۳)

نقد روانشناسانه

نقد روانشناسانه یکی از شیوه‌های نقد است که در آن «نقادان بر مبادی و اصول روانشناسی اتکا کرده‌اند. این دسته می‌کوشند جریان باطنی و احوال درونی شاعر یا نویسنده را ادراک و بیان کنند. قدرت تألیف و

استعداد ترکیب ذوق و قریحه او را بسنجند؛ نیروی عواطف و تخیلات او را تعیین کنند و از این راه تأثیری را که محیط و جامعه و سنن و موارث در تکوین این جریان‌ها، دارند مطالعه کنند.» (زرین‌کوب ۱۳۷۸: ۸۰) «نظریه روانشناسی در نقد، ظاهراً بعد از جنگ جهانی اول، به دنبال مکتب روانکاوی فروید رخ نموده است.» (فرزاد ۱۳۷۹: ۷۹)

فروید سه عنصر «نهاد»، «من» و «فرامن» را تشکیل دهنده ساختار شخصیت افراد می‌داند و نهاد را خاستگاه نیروهای روانی (لیبدو) به حساب می‌آورد. (شمیسا ۱۳۷۸: ۲۲۰) «من نخستین عامل و نیروی نظم‌دهنده نهاد و نگهبان فرد است.» (امامی، ۱۳۸۵: ۱۳۶) فرامن نیز آن بخش از شخصیت است که به ارزش‌ها اهمیت می‌دهد. (شولتز ۱۳۸۹: ۵۷)

پیش از پرداختن به بحث روانشناسی شخصیت، لازم است ابتدا شخصیت را از منظر روانشناسی تعریف کنیم. باید گفت، در این باره تعریفی واحد که تمام جزئیات آن مورد قبول همه علمای روانشناسی باشد، وجود ندارد و با وجود اشتراکات، هر نظریه با نظریات دیگر، تمایزاتی کم و بیش دارد؛ مثلاً در جایی می‌خوانیم: «شخصیت بیانگر آن دسته از ویژگی‌های فرد یا افراد است که الگوهای ثابت رفتاری آنها را نشان می‌دهد.» (پروین ۱۳۷۲: ۷) در جایی دیگر هم می‌بینیم، «شخصیت، سازمان پویایی از سیستم‌های روان - تنی فرد است که رفتارها و افکار خاص او را تعیین می‌کند.» (راس ۱۳۷۸: ۱۴)

نظریه پردازان روانشناسی شخصیت، دیدگاه‌های گوناگونی درباره شخصیت انسان دارند. هانس آیزنک^۱ (۱۹۹۷-۱۹۱۶م) برای شخصیت ابعادی قائل است: ۱- برون‌گرایی و درون‌گرایی: پس از بررسی شخصیت‌ها، آیزنک متوجه دو بعد شخصیتی در انسان شد که از دوران فلاسفه یونان باستان به عنوان عناصر بنیادی شخصیت معرفی شده بودند. او برون‌گرایی و درون‌گرایی را به دو دسته پایدار و ناپایدار تقسیم می‌کند. از نظر او برون‌گرای ناپایدار زودرنج، بی‌قرار، پرخاشگر، تحریک‌پذیر، تغییرگرا، تکانشی، خوشبین و فعال است. برون‌گرای پایدار نیز به این شکل معرفی می‌شود: مردم‌آمیز، اهل معاشرت، پرحرف، پاسخ‌دهنده، سهل‌گیر، سرزنده، بی‌خیال و رهبر. درون‌گرای ناپایدار چنین تصویری دارد: دمدمی، مضطرب، کم‌انعطاف، هشیار، بدبین، خودگرا، مردم‌گریز و بی‌سر و صدا، و درون‌گرای پایدار این‌گونه است: نافعال، محتاط، فکور، راحت، خوددار، باثبات، همسان‌خو (کسی که در اوضاع مختلف واکنش یکسان از خود نشان می‌دهد) و آرام. بر اساس نظر آیزنک، جنبه‌های توصیفی شخصیت حاصل آثار متقابل محیط و فطرت آدمی بر یکدیگرند. (کریمی ۱۳۷۹: ۱۴۵ و ۱۴۴) او معتقد است این چهار ویژگی اخلاقی با چهار مزاج صفاوی، دموی، بلغمی و سوداوی که حدود ۲۴۰۰ سال قبل بقراط معرفی کرده بود، مطابقت دارد.

۲- روان‌رنجورخویی: آیزنک افراد روان‌رنجورخو را مضطرب، افسرده، تنیده، غیرمنطقی و دمدمی توصیف می‌کند. آنها با عزت نفس کم، مستعد گناه هستند. روان‌رنجورخویی عمدتاً ارثی و حاصل عوامل ژنتیکی

است؛ نه یادگیری و تجربه. ۳- روان‌پریش‌خویی: آیزنک افراد دارای این صفت را پرخاشگر، ضد اجتماعی، مصمم، سرد و خودمحور، بی‌رحم، متخاصم، بی‌اعتنا به نیازها و احساس‌های دیگران می‌داند. علاوه بر این جنبه‌های توصیفی، آیزنک به جنبه علی شخصیت نیز معتقد است. در این بخش او می‌کوشد به کمک تحلیل عوامل ارثی و محیطی، علل زیربنایی اختلاف‌های شخصیت‌ها را بررسی کند و در این راه از یافته‌های فیزیولوژی، عصب‌شناسی، شیمی زیستی، قوانین توارث و علوم پایه دیگر کمک می‌گیرد. آیزنک معتقد است جنبه‌های سرشتی که به ارث برده می‌شوند، با محیط در تعاملند. (کریمی ۱۳۷۹: ۱۴۱) به نظر او سهم عوامل زیستی و ارثی در خصوصیات شخصیتی، دو سوّم عوامل محیطی است و البته عقیده دارد آنچه از طریق توارث تعیین می‌شود، آمادگی برای کاری یا رفتاری در موقّعیّت خاص است. (گروسی فرشی ۱۳۸۰: ۲۶)

در این پژوهش ما برآنیم که شخصیت کاووس، یکی از چهرهای برجسته بخش پهلوانی شاهنامه را بر اساس نظریه آیزنک تحلیل کنیم؛ زیرا «کار آیزنک ترکیبی برگرفته از سنخ‌های شخصیتی جالینوس، مکتب رفتارگرایی، کارهای پاولف^۱، آراء یونگ^۲، کرچمر^۳، تحلیل‌های آماری و کاربرد قوانین فیزیولوژی و زیست‌شناسی برای توجیه و تبیین شخصیت آدمی است.» (سیاسی ۱۳۵۷: ۱۴۵)

کاووس در شاهنامه

«کاووس، ریختی است که از درهم پیوستن دو پاره کی و اوس، در پارسی پدید آمده است. این شهریار، در پهلوی کی اوس (kai us) نامیده می‌شده است. بخش نخستین نام، همان برنام پادشاهان کیانی است که در کيقباد و کيخسرو نیز دیده می‌آید. اوس که نام این پادشاه است، در اوستایی اوسن یا اوسدن بوده است؛ به معنی خواست و آرزو که در نوشته‌های پهلوی آن را به خرسندی برگردانیده‌اند.» (کزآزی ۱۳۸۹، ج ۲: ۳۳۷ و ۳۳۶) در جایی دیگر، معنایی متفاوت برای پاره دوّم این نام می‌آید: «در اوستا (usan) (نام خاص) است که شاید به معنی چاه و چشمه باشد.» (ستاری ۱۳۸۸: ۱۰۹) یکی از معانی دیگر این نام نیز آرزومند، با اراده و توانا است. (خالقی مطلق ۱۳۸۰: ۵۷۹)

کاووس یکی از پادشاهان سلسله اساطیری کیانیان است. در شاهنامه، کاووس فرزند کيقباد است و نژادش به فریدون می‌رسد:

ز تخم فریدون یل کيقباد که با فرّ و برزست و با رای و داد
(فردوسی ۱۳۸۹: ج ۱/ ۳۳۸ / ۱۴۸)

ابوریحان بیرونی نسب کیقباد را چنین نگاشته است: «کیقباد بن زغ بن نوذکا بن مایشو بن نوذر بن منوچهر». (صفا ۱۳۸۴: ۴۸۱) در *اوستا*، فقرات ۱۴۲-۹۷ فروردین یشت، نام کی قباد، در گوی گواتش و کاووس، «گوی اوسدَن ذکر شده است.» (*اوستا* ۱۳۹۱: ۴۲۶)

مهم‌ترین کارها

در شاهنامه، کاووس کارهایی انجام داده است که مهم‌ترین آنها عبارتند از:

سفر به مازندران: بر بطن‌نوازی یک خواننده مازندرانی، با کاووس همان می‌کند که چنگ و آواز رودکی با

امیر نصر سامانی. در پایان نوازنده در توصیف زیبایی‌های مازندران می‌خواند:

سراسر همه کشور آراسته ز دیبا و دینار و از خواسته

بتان پرستنده با تاج زر همه نامداران به زرین‌کمر

(فردوسی ۱۳۸۹، ج ۲ / ۵ / ۳۴ و ۳۳)

کاووس با شنیدن این اوصاف، تصمیم می‌گیرد به مازندران برود. پنندهای خیرخواهانه هیچ کس، حتی زال، او را از تصمیمش باز نمی‌دارد. در مازندران پیروزی‌هایی به دست می‌آورد؛ اما ارژنگ، شاه مازندران، با کمک دیو سپید و جادو موفق می‌شود کاووس و دو سوّم از لشکرش را نابینا کند و بسیاری را نیز از میان ببرد. (همان، ج ۲ / ۱۶ - ۱۵ / ۲۰۳ - ۲۰۰)

در نهایت، رستم با عبور از هفت خان، کشتن دیو سپید و چکاندن خون جگرش در دیدگان کاووس و دیگران، آنها را بینا می‌کند. کاووس با کمک رستم، موفق می‌شود پادشاه مازندران را شکست دهد و از میان بردارد.

رفتن به هاماوران: کاووس پس از چیره‌شدن بر حکومت‌های همسایه، از اتحاد شاه هاماوران با بربرها آگاه می‌شود. پس از لشکرکشی به سرزمین هاماوران و غلبه بر آنجا، او با شنیدن ویژگی‌های دختر شاه، سودابه، خواهان پیوند با او می‌شود. پس از این وصلت، بدون توجه به هشدارهای سودابه، میهمان شاه می‌شود. این میهمانی در نهایت، به زندانی شدن او و همراهانش می‌انجامد:

ز بربرستان اندر آمد سپاه به هاماوران شاددل خفته شاه

گرفتند ناگاه کاووس را چو گودرز و چون گیو و چون طوس را

(فردوسی ۱۳۸۹، ج ۲ / ۷۸ - ۷۷ / ۱۵۳ - ۱۵۲)

رستم به یاری می‌شتابد. پس از نبرد با لشکریان سه کشور و اسارت شاه شام و بربرستان، پادشاه

هاماوران از او امان می‌خواهد تا کاووس و بزرگان ایران را آزاد کند: (همان، ج ۲ / ۸۹ و ۸۸ / ۲۷۶ - ۲۷۰)

درباره رفتن کاووس به مازندران و هاماوران، مطالب زیادی بیان شده است؛ مثلاً *ثعالبی* در این باره

می‌گوید: «دیو در چهره جوانی خوشروی و نیکوکار، همراه نوازندگانی بر او درآمد. دیو در میان نواختن

ساز و آواز، سرودش را به ستایش از یمن کشاند... این خوشامدگویی‌ها کی کاووس را برانگیخت و دل او را بلرزاند و به سوی یمن کشید.» (ثعالبی ۱۳۷۲: ۱۱۵)

رفتن به آسمان: سوّمین کار تأمل برانگیز کاووس، پرواز بر فراز آسمان است. اندیشه این تصمیم را ابلیس، توسط یکی از دیوان در وجود او می‌افکند:

یکی کار مانده‌ست کاندِر جهان نشان تو هرگز نگرَد نِهان
چه دارد همی آفتاب از تو راز؟ که چون گردد اندر نشیب و فراز؟
چگونه است ماه و شب و روز چیست؟ براین گردش چرخ، سالار کیست؟
(فردوسی ۱۳۸۹، ج ۲/۹۶ و ۹۵ / ۳۷۱ - ۳۶۹)

کاووس، «این پادشاه خودکامه (که) خود را فراتر از جهان فرودین و نیروهای زمینی می‌بیند،» (جعفری قریه علی ۱۳۹۲: ۱۱۸) به گشودن اسرار دهر برمی‌آید. او با پرورش چند عقاب و بستن تخت به پای آنها، می‌تواند در آسمان پرواز کند؛ اما با تحلیل رفتن نیروی عقاب‌ها بر زمین می‌افتد. (فردوسی ۱۳۸۹، ج ۲/۹۷ و ۳۹۳ / ۳۹۲) گروهی معتقدند، کاووس قبل از این کار، انسان خدایی بود که انسان دیو شد. (مسکوب ۱۳۵۷: ۱۰۹)

در دینکرت، دربارهٔ علت زنده ماندن کاووس می‌خوانیم: «چون کاووس به آسمان هجوم برد، ایزد نریوسنگ خواست تا جان او را بگیرد. فروشی کیخسرو که هنوز از مادر نزاده بود ... گفت: "ای نریوسنگ! کاووس را مکش؛ زیرا اگر این مرد را به قتل آری، یکی از دستوران ویران‌کنندهٔ توران ظهور نمی‌تواند کرد؛ زیرا از پشت این مرد، سیاوش و از پشت سیاوش، من پدید خواهم آمد...".» (کریستن سن ۱۳۳۶: ۱۱۸)

در تاریخ طبری، دربارهٔ این رویداد و نتیجه آن آمده است: «پس دیو خشم بدو راه یافت و پادشاهی بر هفت کشور را به چشم او ناچیز نمود و کاووس فریفتهٔ سلطنت بر آسمان و زمین شد و با ایزدان درآویخت و با گروه دیوان به تاریکی بیکران پرتاب شد و فرّهٔ ایزدی از او گسست.» (مسکوب ۱۳۵۷: ۱۰۸)

در تاریخ بلعمی نیز به این نتیجه اشاره شده است: «... پس طلسمی بکرد و [به هوا برآمد از قوت دانش که او را بود و] لختی برشد و چند کس با کی کاووس برشدند [و چون به آنجا رسید که ابر است، آن طلسم بشکست و فرو افتادند و] همه بمرند؛ مگر کی کاووس که او بماند تنها ولیکن هیبتش بشد.» (بلعمی ۱۳۵۳: ۶۰۱)

در بندهش هم در این باره می‌خوانیم: «در شاهی کاووس، در همان هزاره، دیوان ستیزه‌گر شدند و او شمر به کشتن آمد و اندیشهٔ [کاووس] را گمراه کردند؛ تا به کارزار آسمان شد و سرنگون فروافتاد. فرّه از او گرفته شد.» (فرنغ دادگی ۱۳۶۹: ۱۴۰)

مرگ کاووس

کاووس که بی‌مرگ آفریده شده بود، به سبب سرکشی و فزون‌خواهی از این موهبت محروم می‌شود. او مدتی پس از آنکه کیخسرو کین سیاوش می‌ستاند، می‌میرد:

چو سالم سه پنجاه برسر گذشت، سر موی مشکین چو کافور گشت،
همان سرو نازنده شد چون کمان ندارم گران گر سر آید زمان
بسی برنیامد برین روزگار کزو ماند نام از جهان یادگار
(فردوسی ۱۳۸۹، ج ۴ / ۳۲۵ - ۲۴۱۷ - ۲۴۱۵)

«بنا بر روایات زرتشتی، جمشید و کاووس جاویدان خلق شده بودند؛ اما بر اثر ارتکاب گناهان فناپذیر شدند.» (یاحقی ۱۳۹۱: ۶۵۷)

بررسی شخصیت کاووس از منظر داستان‌پردازی

پس از بررسی رفتارهای کاووس در شاهنامه، به سراغ بررسی داستانی این شخصیت می‌رویم. کاووس یکی از قهرمانان بخش پهلوانی شاهنامه است. فردوسی ماجرای او را با یک خطبه آغاز می‌کند و در آن به صورت غیرمستقیم، به ناخلف بودنش اشاره می‌کند. در حقیقت، او با همین اظهار نظر، خواننده را قادر می‌سازد کلیاتی از وجوه شخصیت کاووس را بشناسد:

اگر شاخ بد خیزد از بیخ نیک تو با بیخ تندی می‌آغاز و یک
پدر چون به فرزند ماند جهان کند آشکارا بر او بر نهان
گر او بفگند فرّ و نام پدر تو بیگانه خوانش، مخوانش پسر
گر او گم کند راه آموزگار سزد گر جفا بیند از روزگار
(فردوسی ۱۳۸۹، ج ۲ / ۳ - ۸ - ۵)

کاووس در شاهنامه، از جمله شاهانی است که شخصیت نسبتاً پویایی دارد. فقط در بخشی از حکومت صدویست ساله او شاهد ایستایی در شخصیتش هستیم. وقتی که او بر تخت سلطنت می‌نشیند، همه چیز برایش در نهایت کمال است؛ هم قدرت و هم ثروت. او در ابتدای پادشاهی، چنان‌که گذشت، شخصیت ایستایی دارد؛ اما اندیشه ناصوابش در رفتن به مازندران که از سر فزون‌خواهی و آز است، یک دگرگونی در شخصیت او به شمار می‌آید.

گشودن راز آسمان، اندیشه‌ای که انجامش تا آن زمان، در خاطر هیچ کس نگذشته است، نمونه‌ی اعلاّی پویایی شخصیت کاووس است. این پویایی‌ها، همگی از نوع منفی هستند؛ اما در شخصیت او شاهد پویایی مثبت نیز هستیم که به‌ویژه در توبه‌های پس از گناه او جلوه‌گر می‌شود. (همان، ج ۲ / ۹۹ - ۴۲۶ - ۴۱۹) در این بیت‌ها، از لشکرکشی کاووس به مازندران، با عنوان «تازه اندیشه» یاد می‌شود که در جهت اثبات پویایی شخصیت او است:

چو کاووس بشنید از او این سخن یکی تازه اندیشه افگند بن
دل رزم‌جویش بیست اندر آن که لشکر کشد سوی مازندران
چنین گفت با سرفرازان رزم که ما سرنهادیم یکسر به بزم

چو بر کاهلی پیشه گیرد دلیر

بگردد بر او دشمن پست چیر

(همان، ج ۲ / ۵ / ۳۸ - ۳۵)

کاووس خودرأی است. او معمولاً به محض اینکه تصمیم بر انجام کاری می‌گیرد، بدون مشورت و توجه به نظر دیگران، به انجام آن اقدام می‌کند و هیچ کس هم یارای مخالفت ندارد. توجه به بازخورد چنین رفتارهایی در بین پهلوانان، ناخرسندی و آزرده‌گی عمیق آنان را آشکار می‌کند:

سخن چون به گوش بزرگان رسید

ازیشان کس آن رای، فرخ ندید

همه زرد گشتند و پرچین به روی

کسی جنگ دیوان نکرد آرزوی

کسی راست پاسخ نیارست کرد

نهانی بدیشان غم و باد سرد

(فردوسی ۱۳۸۹، ج ۲ / ۵ / ۴۳ - ۴۱)

پس از کشته شدن سیاوش که آن هم نتیجه خودکامگی و بی‌تدبیری کاووس است، شخصیت او ایستا می‌شود؛ زیرا در ادامه داستان، دیگر رفتاری که حاکی از پویایی باشد، در بین اعمال او دیده نمی‌شود و تنها به خونخواهی فرزند بی‌گناهش می‌اندیشد.

کاووس در این داستان، یک شخصیت همه‌جانبه است؛ زیرا تعداد زیادی از وقایع به او و کارهایش مربوطند و بسیاری برای او و نجاتش از انواع خطرهای تلاش می‌کنند. در جای‌جای این داستان، کاووس حضوری پررنگ دارد. کارها و تصمیمات او بسیاری از وقایع این داستان را رقم می‌زنند که به تعدادی از آنها در صفحات گذشته اشاره شد.

کاووس از شخصیت‌هایی است که کاملاً بد و سیاه یا خوب و سپید نیستند. در مجموع، جنبه‌های منفی شخصیت او بر ویژگی‌های مثبتش فزونی می‌گیرد. او آمیزه‌ای است از سپیدی و سیاهی که به کار بردن اصطلاح خاکستری برایش مناسب است. خواننده نمی‌تواند تکلیف قاطع خود را با احساسش نسبت به کاووس معلوم کند. گاهی با چیرگی جنبه اهریمنی و تاریک بر وجود او، منفور مخاطب می‌شود و گاه، البته کم‌تر، بروز ابعاد مثبت سبب می‌گردد برای خواننده کمی مقبولیت یابد؛ اما در کل می‌توان قضاوت کرد جنبه منفی و احساس ناخوشایند، در تحلیل شخصیت کاووس غالب‌تر است.

بارزترین جنبه‌های منفی شخصیت او را در موارد زیر می‌بینیم: رفتن به مازندران و بی‌توجهی به اندرزهای خیرخواهانه زال، رفتن به مهمانی شاه هاماوران بدون توجه به هشدارهای سودابه، پرواز در آسمان، رفتار تند و قدرناشناسانه او با رستم به دلیل تأخیر در آمدن به بارگاه، نفرستادن نوشدارو برای سهراب، زن‌بارگی و رفتار مستبدانه او با سیاوش و پیشنهاد صلحش.

کاووس، از شخصیت‌های اصلی است که در کنار دیگر قهرمانان، به ایفای نقش‌های کلیدی می‌پردازد. او این ویژگی خاص را دارد که می‌تواند با کارها و کنش‌هایش، باعث پویایی و حرکت در دیگر قهرمانان داستان شود و بسیاری از وقایع مهم را به وجود آورد؛ مثلاً در جریان هفت خان رستم و جنگ‌های کین‌کشی سیاوش.

فردوسی هنگام تبیین شخصیت کاووس، مانند دیگر شخصیت‌های شاهنامه، از دو شیوه مستقیم و غیرمستقیم بهره می‌گیرد. در شیوه مستقیم، شخصیت کاووس از طریق دیگر قهرمانان به ما معرفی می‌شود؛ مثلاً هنگامی که پهلوانان درباره بدخویی، کم‌خردی، خشم و خودرأیی او سخن می‌گویند. چنان‌که گودرز در این بیت‌ها، کاووس را دارای «جان تاریک» می‌خواند و «خوی بد»ش را بسان درختی می‌بیند که ثمره‌ای جز ستیزه ندارد:

بدو گفت: خوی بد شهریار درختی است جنگی همیشه به بار
تو را رفت باید به نزدیک اوی درفشان کنی جان تاریک اوی
(فردوسی ۱۳۸۹، ج ۲/ ۱۹۲/ ۹۴۴ و ۹۴۳)

گیو نیز پس از اقامت سه روزه در زابل و تعلل رستم در اجرای فرمان کاووس می‌گوید:

که کاووس تندست و هشیار نیست هم این داستان بر دلش خوار نیست
(همان، ج ۲/ ۱۴۵ / ۳۳۳)

از سوی دیگر، کاووس خود نیز به ویژگی‌های اخلاقی خویش اشاره می‌کند؛ مثلاً در مازندران، در پیغامی به زال و رستم، خود را کم‌خرد می‌نامد؛ هرچند در اعترافی بی‌هنگام:

چون از پندهای تو یاد آورم همی از جگر سردباد آورم
نرفتم به گفتار تو هوشمند زکمی خرد بر من آمد گزند
(فردوسی ۱۳۸۹، ج ۲/ ۱۸ / ۲۳۱ و ۲۳۰)

همچنین پس از خشم بر رستم، به نهادینه بودن این ویژگی اخلاقی در وجود خود اشاره می‌کند:

که تندی مرا گوهرست و سرشت چنان رست باید که یزدان بکشت
(همان، ج ۲/ ۱۵۱ / ۴۰۸)

در باقی موارد، ما از طریق شیوه غیرمستقیم به شناسایی شخصیت کاووس می‌رسیم؛ یعنی از طریق مواجهه با اعمال او متوجه ویژگی‌های اخلاقی می‌شویم. برای نمونه، هنگامی که او بی‌توجه به هشدار سودابه به میهمانی شاه هاماوران می‌رود، به درک بی‌خردی خود توسط خواننده کمک می‌کند. یا زمانی که مست قدرت و توانایی و گرفتار احساس خودشیفتگی، با بیان برتری خود بر دیگر شاهان و بی‌توجه به نصایح زال، به مازندران می‌رود. از طریق رفتار کاووس، ما پی می‌بریم که او مستبد و خودرأی است؛ زیرا همان‌طور که می‌بینیم، به جز موارد معدود، هیچ کس یارای مخالفت با او یا بیان نظر در حضورش ندارد و همه خواه ناخواه در برابر خواست‌هایش منقادند. در طول داستان‌ها، ما هیچ گاه نمی‌بینیم که او برای تصمیمات مهم خود با دیگران به هم‌اندیشی بپردازد. (به جز در آغاز پادشاهیش (فردوسی ۱۳۸۹، ج ۲/ ۴ / ۱۷) و ماجرای سیاوش و سودابه که با مشورت بزرگان، ور آتش را تنها راه اثبات ادعا می‌بیند).

می‌توان نتیجه گرفت، فردوسی برای پردازش شخصیت کاووس، آن چنان هنرمندانه از دو شیوه توصیف مستقیم و غیرمستقیم، به اضافه توجه به جزئیات بهره می‌گیرد که خواننده با کاووس روبه‌رو می‌شود و خشم و خروش و بی‌خردی‌هایش را می‌شناسد.

بررسی شخصیت کاووس از نظر روانشناسی

در این بخش، با توجه به ویژگی‌های اخلاقی کاووس، شخصیت او را بر اساس نظریه آیزنک بررسی و تحلیل می‌کنیم.

کاووس با ویژگی‌های اخلاقی بارزی چون تندی و خشمگینی، خودرأیی و خودکامگی، قدرناشناسی، بدبینی، آزمندی، کم‌خردی و بی‌تدبیری، شتابزدگی در تصمیم، خودخواهی و قدرت‌طلبی به خواننده معرفی می‌شود. در حقیقت، کاووس شاهنامه نماد پادشاهی ناسزاوار است که فردوسی از طریق پردازش شخصیت او، ویژگی‌های نابایسته پادشاهان را در معرض نکوهش خویش و تأمل خواننده‌اش قرار می‌دهد:

تندی و خشمگینی: کاووس بر خشم خود چیره نیست و یکی از اصلی‌ترین ویژگی‌های اخلاقی او خشم است؛ همان که «...نور عقل را می‌پوشاند.» (نراقی ۱۳۶۴: ۱۶۵) او در حالت تندی، ممکن است هر سخنی بر زبان بیاورد و سپس از کرده خود پشیمان شود. یکی از نمونه‌های بارز این ویژگی، در خشم گرفتن بر رستم جلوه می‌کند؛ آن جا که اطاعت احضار کاووس را برای آمدن به پایتخت، به تأخیر انداخته است:

که رستم که باشد که فرمان من کند سست و پیچد ز پیمان من؟
بگیر و بیرزنده بر دار کن وز او نیز با من مگردان سخن
(فردوسی ۱۳۸۹، ج ۲ / ۱۴۶ / ۳۴۳ و ۳۴۲)

پهلوانان درباره این گونه «بی‌مغزی»های کاووس به رستم می‌گویند:

تو دانی که کاووس را مغز نیست به تندی سخن گفتنش نغز نیست
بجوشد همان‌گه پشیمان شود به خوبی ز سر باز پیمان شود
(فردوسی ۱۳۸۹، ج ۲ / ۱۴۹ / ۳۸۸ و ۳۸۷)

در این بیت‌ها، فردوسی در قالب تشبیهاتی زیبا و واضح، خشم کاووس را نسبت به اطرافیان؛ یا هنگام خواندن نامه سیاوش، به تصویر می‌کشد:

خود از جای برخاست کاووس کی برافروخت برسان آتش ز نی
(همان، ج ۲ / ۱۴۶ / ۳۴۷)
چو نامه بر او خواند فرخ‌دیبر رخ شهریار جهان شد چو قیر
(همان، ج ۲ / ۲۶۳ / ۹۲۶)

در این نمونه نیز، رستم با استفاده از یک استعاره مصرّحه و کنایه، شخصیت همیشه تند و تیز کاووس را در برابر مخاطب ترسیم می‌کند:

تهمتن برآشففت با شهریار که چندین مدار آتش اندر کنار
(همان، ج ۲ / ۱۴۶ / ۳۵۰)

کم‌خردی و بی‌تدبیری: کاووس یکی از کم‌خردترین پادشاهان شاهنامه است و حتی خود نیز به این ویژگی اعتراف می‌کند: (همان، ج ۲ / ۱۸ / ۲۳۱ و ۲۳۰) بارها کاووس از طرف دوستان و دشمنان خود کم‌خرد

نامیده می‌شود؛ مثلاً هنگامی که افراسیاب سیاوش را می‌بیند، کاووس را «اندک خرد» توصیف می‌کند؛ چرا که می‌تواند از پسری هنرمند مانند او دور باشد:

وزان پس به پیران چنین گفت رد که کاووس پیرست و اندک‌خرد
که بشکاید از روی چونین پسر چنین برزبالا و چندین هنر
(همان، ج ۲ / ۲۸۷ / ۱۲۹۸ و ۱۲۹۷)

پس از مرگ سیاوش در توران زمین نیز، رستم که از معدود کسانی است که می‌تواند بر کاووس برآشوبد و معایش را به او گوشزد نماید، در خطاب به او از «بدخوی»ی و «اندیشه خرد»ش می‌گوید:

بدوگفت: خوی بدای شهریار پراگندی و تخمت آمد به بار
ترا مهر سوداوه و بدخوی ز سر برگرفت افسر خسروی...
از اندیشه خرد شاه سترگ نماند روان بی‌زیان بزرگ
(فردوسی، ۱۳۸۹، ج ۲ / ۳۸۲ / ۴۶ - ۴۳)

دیوانگی، صفت دیگری است که به همه دلایلی که از آن سخن رفت، چند بار به کاووس داده شده است. در این نمونه، گودرز کاووس را به دلیل خودکامگی، فزون‌خواهی، بی‌تدبیری، فتنه‌انگیزی و

جنگ‌طلبی، شایسته «بیمارستان» می‌داند که مترادف با دیوانه‌خانه به کار رفته است:

بدوگفت گودرز: بیمارستان تو را جای زیباتر از شارستان
به دشمن دهی هر زمان جای خویش نگویی به کس بیهده‌رای خویش
سه بارت چنین رنج و سختی فتاد سرت ز آزمایش نگشت اوستاد
کشیدی سپه را به مازندران نگر تا چه سختی رسید اندر آن
دگر باره مهمان دشمن شدی صنم بودی او را برهنم شدی
به گیتی جز از پاک‌یزدان نماند که منشور شمشیر تو برخواند
به جنگ زمین سربه‌سر تاختی کنون باس‌مان نیز پرداختی
(همان، ج ۲ / ۹۸ / ۴۱۰ - ۴۰۴)

این‌گونه خطاب و عتاب‌ها، در پاره‌ای اوقات، تا حد دیوانه نامیدن کاووس نیز پیش می‌رود:

به نزدیک این شاه دیوانه شو وز این در سخن یاد کن نو به نو
(همان، ج ۲ / ۱۴۸ / ۳۶۷)

این‌گونه موارد، جایگاه و هیبت کاووس را به عنوان یک شاه محترم و مقتدر، بارها و بارها در شاهنامه تضعیف می‌کند؛ اما با این همه، او گاهی در مواضع مهم و بعضی بزنگاه‌ها، مدبرانه ظاهر می‌شود که نمونه‌های بارز آن، در ماجرای سودابه و سیاوش و هنگام برگزیدن جانشین نمود می‌یابد. کاووس پس از شنیدن سخنان سودابه درباره سیاوش، شتابزده عمل نمی‌کند و با تدبیر و دوراندیشی تصمیم می‌گیرد: (همان، ج ۲ / ۲۲۶ / ۳۶۲ - ۳۵۹)

دیگر بار، هنگام برگزیدن جانشین، کاووس باید از میان فرزندش فربرز و نوه‌اش کیخسرو، یکی را برگزیند. از سوی دیگر، انتخاب جانشین او باعث اختلاف در میان نوذریان و گودرزیان شده است و تصمیم‌گیرنده نهایی کاووس است. او یک تدبیر بسیار خردمندانه به کار می‌برد و آن این است که هر کس

موفق به گشودن «دژ بهمین که دژ اهریمنی است و پیروان یزدان و موبدان، یارا و توان نشستن و آشیانه گزیدن در آن را ندارند» (کزآزی ۱۳۸۶، ج ۳: ۵۹۲) شود، جانشین او خواهد شد: (فردوسی ۱۳۸۹، ج ۲/ ۴۶۱/ ۵۸۲- ۵۷۶) با موفقیت کیخسرو در انجام این کار، کاووس او را به عنوان جانشین برمی‌گزیند و با این کار مانع فتنه داخلی می‌شود.

خودکامگی و استبداد: کاووس بسیار خودکامه و مستبد است. زال، هنگامی که پیغام بزرگان را مبنی بر تصمیم کاووس برای حمله به مازندران می‌شنود، درباره او سخن درخور تأملی می‌گوید که حکایت از این صفت کاووس و ستیزه‌جویی او دارد:

همی‌گفت: کاووس خودکامه مرد
کسی کو بود در جهان پیشگاه
که مانده‌ست کز تیغ او در جهان
نباشد شگفت ار به من نگرود
ز گیتی نه گرم آزموده نه سرد
برو بگذرد سال و خورشید و ماه
نلرزید یکسر کهان و مهان
شوم خسته گر پند من نشنود
(همان، ج ۲/ ۷۸ - ۷۵)

بزرگ‌ترین دلیل این ویژگی این است که او همه چیز دارد: (همان، ج ۲/ ۴ - ۱۴ - ۱۰) قدرت و ثروت، از هر گونه، برای او مهیا است. همان‌حالاتی که کاووس، بی‌توجه به اندرزهای خیرخواهانه زال، درباره‌شان می‌گوید:

ولیکن مرا از فریدون و جم
همان از منوچهر وز کیقباد
سپاه و دل و گنج افزون‌ترست
فزون است مردی و فرّ و درم
که مازندران را نکردند یاد
جهان زیر شمشیر تیز اندرست
(فردوسی ۱۳۸۹، ج ۲/ ۱۰ - ۱۲۶ - ۱۲۴)

در اوستا، فقرات ۴۷ و ۴۶ از آبان‌یشت، می‌خوانیم که کاووس این موهبت را از آناهیتا درخواست می‌کند و می‌یابد: «ای آردوئیسورآناهیتا! ای نیکا! ای توان‌ترین! مرا این کامیابی ارزانی دار که من بزرگ‌ترین شهریار همه کشورهای شوم؛ که بر همه دیوان و مردمان [دُرُونَد] و جادوان و پریان و کوی‌ها و کَرپ‌های ستمکار چیرگی یابم. آردوئیسورآناهیتا... او را کامیابی بخشید.» (اوستا ۱۳۹۱: ۳۰۶ و ۳۰۵) همچنین در دینکرد می‌بینیم: «کی اوس از سه برادر خود بزرگ‌تر بود و بر هفت کشور و دیوان و آدمیان سلطنت مطلق یافت و فرمان‌های او به سرعت گرداندن دست نفاذ می‌یافت.» (صفا ۱۳۸۴: ۴۸۶)

فزون‌طلبی و آزمندی: کاووس فزون‌طلب است. او برخلاف پند پدر که از آزمندی برحذرش می‌دارد، رفتار می‌کند (فردوسی ۱۳۸۹، ج ۱/ ۳۵۷/ ۱۸۳ - ۱۸۲) در شاهنامه، بارها به فزون‌خواهی کاووس اشاره شده است. هنگام لشکرکشی به مازندران، زال در اندرز به او از کاشتن درخت حرص که حاصلش خونریزی و نفرین است و از سوی شاهان پیشین نیز سابقه ندارد، این گونه بازش می‌دارد:

سپه را بدان سو نباید کشید
ز شاهان کس این رای هرگز ندید

گرین نامداران تو را کهترند
چو تو بنده دادگر داورند
تو از خون چندین سر نامدار
ز بهر فزونی درختی مکار
که بار و بلندیش نفرین بود
نه آیین شاهان پیشین بود
(همان، ج ۲ / ۱۰ / ۱۲۲ - ۱۱۹)

بعدها دیو آز بر وجود کاووس چیره می‌شود و پادشاهی بر هفت کشور او را راضی نمی‌کند؛ پس تصمیم می‌گیرد کشورگشایی کند و حتی راز آسمان‌ها را دریابد.

خوی بد: کاووس در بسیاری موارد، خوی و خلق خوبی ندارد. ایرانیان به این ویژگی اخلاقی او نیز آگاهند و بارها به آن اشاره می‌کنند؛ مثلاً گودرز در گفت‌وگو با رستم، تنها عامل ندادن نوشدارو را، همین «خوی بد» می‌داند:

بدو گفت: خوی بد شهریار
درختیست جنگی همیشه به بار
(فردوسی ۱۳۸۹، ج ۲ / ۱۹۲ / ۹۴۳)

سیاوش نیز برای فرار از همین ویژگی کاووس و ستیزه‌جویی به توران پناهنده می‌شود. او طی نامه‌ای که به افراسیاب می‌فرستد، می‌گوید:

یکی کشوری جویم اندر جهان
که نامم ز کاووس گردد نهان
ز خوی بد او سخن نشنوم
ز پیگار او یک زمان بغنوم
(همان، ج ۲ / ۲۷۴ / ۱۱۰۳ و ۱۱۰۲)

قدرت طلبی: کاووس تشنه قدرت است. بسیاری از رفتارهای دردسرسازی که از او سر می‌زند و درباره‌شان گفتیم، در راستای همین ویژگی قابل بررسی است. او قدرت را در انحصار خود می‌خواهد؛ چنان‌که در توجیه نفرستادن نوشدارو، به گودرز می‌گوید:

بدو گفت کاووس کز پیلتن
که را بیشتر آب ازین انجمن؟
شود پشت رستم به نیرو تو را؟
هلاک آورد بی‌گمان مرا
(همان، ج ۲ / ۱۹۱ / ۹۳۷ و ۹۳۶)

زن‌بارگی: کاووس شاهنامه، پادشاهی است که زود به زنان دل می‌بندد. او هر جا زن زیبایی می‌بیند یا درباره او می‌شنود، تصمیم به وصال می‌گیرد؛ مثلاً پس از قتل و غارت مازندران به اطرافیانش می‌گوید:

همی‌گفت: خرم زیاد آن‌که گفت
که مازندران را بهشت است جفت
همه شهر گویی مگر بت‌پرست
ز دیبای چین برگل آذین بیست
بتان پاک‌حورند گویی درست
به گلنارشان روی، رضوان بهشت
(فردوسی ۱۳۸۹، ج ۲ / ۱۴ / ۱۸۴ - ۱۸۲)

آرزوی داشتن سودابه نیز با شنیدن وصف او آغاز می‌شود. همان‌طور که یک بار دیدن و دل‌بستن به مادر سیاوش، قابل تأمل است:

چو کاووس روی کنیزک بدید بخندید و لب را به دندان گزید
(همان، ج ۲ / ۲۰۵ / ۵۰)

قدرناشناسی: کاووس نه همیشه؛ اما در بسیاری موارد، قدرناشناس است. این ویژگی که با خوی بد، تندی، بی‌تدبیری و خودکامگی او نیز در ارتباط است، باعث می‌شود بارها زحمات و فداکاری‌های رستم را در حق خودش و ایران نادیده بگیرد؛ مثلاً هنگامی که رستم در ماجرای سهراب تأخیر می‌کند، دستور بردار کردنش را می‌دهد.

در ماجرای صلح سیاوش با افراسیاب هم، کاووس رستم را گناهکار می‌داند و سبب این کار را تنبلی و راحت‌طلبی او بیان می‌کند:

که این در سر او تو افکنده‌ای چنین بیخ کین از دلش کنده‌ای
تن‌آسانی خویش جستی بدین نه افروزش تاج و تخت و نگین
(همان، ج ۲ / ۲۶۵ / ۹۶۴ و ۹۶۳)

این رفتار کاووس با رستم، در حالی است که رستم معتقد است در هنگام پادشاهی کاووس بیشترین رنج را کشیده است:

چنین گفت رستم که هر شهریار که کردی مرا ناگهان خواستار
گهی رزم بودی، گهی ساز بزم ندیدم ز کاووس جز رنج رزم
(همان، ج ۲ / ۱۶۹ / ۶۲۷ و ۶۲۶)

تغییرپذیری: شخصیت کاووس از زمان رسیدن به پادشاهی تا هنگام مرگ، چندین بار تغییر می‌کند. در آغاز شاهی، جنبه نیک و اهورایی بر شخصیت او غالب است؛ اما پس از فریفته شدن و تأثیر القائات اهریمن، بعد تاریخ و اهریمنی وجود تا زمان مرگ سیاوش، معمولاً بر شخصیت او چیره است. پس از این فاجعه، او با یک شخصیت ثابت به زندگی خود ادامه می‌دهد.

بی‌قراری و ناآرامی: کاووس آرام و قرار ندارد و همان‌طور که در ماجراهای مربوط به او می‌بینیم، با وجود داشتن قدرت و ثروت فراوان، باز هم به آرامش نمی‌رسد. این بی‌قراری، هر بار در قالب یکی از رفتارهای نابهنجار او نشان داده می‌شود.

فعال بودن: کاووس شخصیتی فعال دارد؛ به گونه‌ای که در سراسر ماجراها، برای لحظه‌ای او را گوشه‌گیر و منزوی نمی‌بینیم. کاووس حتی هنگام پیری نیز از تکاپو دست نمی‌کشد؛ مثلاً هنگام کشته شدن افراسیاب به دست کیخسرو، در کنار دریاچه چیچست حاضر است.

با توجه به ویژگی‌های اخلاقی کاووس که ذکر آنها گذشت، می‌توان نتیجه گرفت او فردی برون‌گرا است و به دلیل اینکه ثبات هیجانی ندارد، در گروه برون‌گرایان ناپایدار جای می‌گیرد. او در موقعیت‌هایی که باید مدبرانه و خردمندانه تصمیم بگیرد، برمی‌آشوبد و نمی‌تواند مانع بروز رفتار ناشایست شود.

کاووس بعضی از ویژگی‌های روان‌رنجورخویان را دارد؛ زیرا کنترل تکانه ندارد؛ یعنی بدون اندیشیدن به عواقب کار خود تصمیم می‌گیرد. عاقبت این تصمیم هم گاه منفی است و گاه مثبت. رفتن کاووس به مازندران و میهمانی شاه هاماوران، پرواز برفراز آسمان و ... همگی بیانگر تکانشی بودن کاووسند.

در مباحث طبّ قدیم، آدم‌هایی که زیاد خشمگین می‌شدند، در گروه صفراوی مزاج‌ها قرار می‌گرفتند. کاووس بر مبنای اخلاط چهارگانه، صفراوی مزاج است؛ همان مزاجی که آیزنک ویژگی‌های آنان را با برون‌گرایان ناپایدار یکسان می‌داند و در یک گروه جای می‌دهد.

در شخصیت کاووس، «نهاد» بر دیگر بخش‌ها غلبه دارد؛ زیرا او بسیار به فکر تأمین نیازها و خواسته‌های طبیعی خود است و از او کاری که نشان دهنده تأثیر «فراخود» باشد، دیده نمی‌شود. ویژگی‌هایی چون زن‌بارگی، خشم و تندی، بدجنسی، بدخویی و از دیگران به عنوان پلی برای رسیدن به منافع و مقاصد خود استفاده کردن، اگر به صورت مکرر بروز کند، از ویژگی‌های کسانی است که نهاد در وجود آنها رشد بیشتری کرده است؛ نهاد که محلّ کسب لذّت است.

در شخصیت کاووس، رفتارهایی که نشان از روان‌پریش‌خویی دارد نیز دیده می‌شوند. او پرخاشگر، هنجارگریز، خودمحور و بی‌اعتنا به نیازها و احساس‌های دیگران است.

از جنبه علیّ شخصیت، آیزنک سهم تأثیر عوامل موروثی را در شکل‌گیری شخصیت، دو سوم می‌داند؛ اما با وجود اینکه پدر کاووس کیقباد است، او بر خلاف اصل و نژاد خود رفتار می‌کند و شاخی نیک بر درخت وجود کیقباد نمی‌شود. او با همه پادشاهان کیانی متفاوت است و رفتار و کردارش به هیچ کدام از شاهان گذشته نمی‌ماند:

به رستم چنین گفت گودرز پیر که تا کرد مادر مرا سیر شیر،
همی‌بینم اندر جهان تاج و تخت کیان و بزرگان بیدار بخت
چو کاووس نشنیدم اندر جهان ندیدم کسی از کهان و مهان
(فردوسی ۱۳۸۹، ج ۲ / ۹۸ و ۹۷ / ۴۰۲ - ۴۰۰)

این چنین است که هیچ پادشاهی نیز مانند او، مورد عتاب و بدگویی شخصیت‌های اطرافش قرار نمی‌گیرد و تا آن اندازه ملامت نمی‌شود. کاووس پیش از گمراهی، مانند پدر خود مقبول است. وقتی دیوان می‌بیند او بر حسب آیین و روش پدران و نژاد خود رفتار می‌کند، مصمم به فریفتنش می‌شوند. کاووس معمولاً همیشه در برابر وسوسه‌ها فریب می‌خورد و گام نه بر جای پای پدران و گذشتگان خود، که برخلاف آنان می‌نهد. از جنبه موروثی، کاووس شخصیتی منفی ندارد؛ اما اگر بخواهیم بر مبنای نظریه آیزنک، برای یافتن زمینه‌های ژنتیکی و وراثتی روان‌رنجورخویی او، به نسل‌های پیشین برگردیم، باید بگوییم او نه به ایرج و فریدون؛ بلکه به تور بیشتر شبیه است.

درباره تأثیر محیط، کاووس در محیط اهورایی و روشن سرزمین ایران پرورش یافته است؛ اما بر خلاف محیط و محل تربیتش، از او رفتارهایی نامتناسب می‌بینیم. البته چنان‌که گفتیم، او وجودی خاکستری دارد و کاملاً سیاه و اهریمنی نیست.

کاووس، فراتر از نژاد و محیط، سرشت و گوهری بد دارد که سرچشمه اعمال منفی او می‌شود و در بسیاری موارد، بر جنبه نیکوی وجودش پیشی می‌گیرد. نکته‌ای که در شاهنامه هم بدان تصریح می‌گردد:

دگر باره با شهریار جهان همی جادوی ساخت اندر نهان
بدان تا شود با سیاوخش بد بدان سان که از گوهر او سزد
(فردوسی ۱۳۸۹، ج ۲ / ۲۳۹ / ۵۵۰ و ۵۴۹)

و باعث می‌شود رستم درباره او بگوید:

همه کارت از یکدیگر بتر است تو را شهریاری نه اندرخور است
(همان، ج ۲ / ۱۴۶ / ۳۵۱ و ۳۵۰)

نتیجه

مهم‌ترین یافته‌های این پژوهش عبارتند از:

۱. از نظر داستانی، کاووس شخصیتی نسبتاً پویا، همه‌جانبه، خاکستری و اصلی دارد.
۲. فردوسی در پرداخت شخصیت کاووس، هم از شیوه مستقیم بهره می‌گیرد و هم از شگردهای غیرمستقیم. البته کاربرد شیوه مستقیم نمودی بارزتر دارد.
۳. کاووس در شاهنامه، شخصیتی تند و خشمگین، خودرأی و خودکامه، قدرناشناس، بدبین، آزمند، زن‌باره، کم‌خرد و بی‌تدبیر، شتابزده در تصمیم‌گیری، خودخواه، قدرت‌طلب، بی‌قرار و ناآرام، تغییرپذیر و بدخوی دارد.
۴. با توجه به بررسی‌های انجام شده در ویژگی‌های اخلاقی و روحی کاووس بر طبق نظریه آیزنک، کاووس شخصیتی برون‌گرای ناپایدار دارد که تأثیر و غلبه نهاد در ساختار شخصیتی او بارز است. همچنین در کاووس، بعضی از ویژگی‌های روان‌رنجورخویان و روان‌پریش‌خویان دیده می‌شود.
۵. کاووس با گوهر بد و عملکرد نامناسب، تأثیر وراثت و محیط را در شکل‌گیری ساختار شخصیتش به نحوی بارز خنثی می‌کند.

کتابنامه

- امامی، نصر... ۱۳۸۵. مبانی و روش‌های نقد ادبی. چ سوّم. تهران: جامی.
اوستا. ۱۳۹۱. به کوشش جلیل دوستخواه. چ شانزدهم. تهران: مروارید.
بلعمی، ابوعلی. ۱۳۵۳. تاریخ بلعمی. تصحیح: محمد تقی بهار و محمد پروین گنابادی. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

- بی‌نیاز، فتح ا... ۱۳۷۸. درآمدی بر داستان‌نویسی و روایت‌شناسی؛ با اشاره‌ای موجز به آسیب‌شناسی رمان و داستان کوتاه. چ اول. تهران: افراز.
- پروین، ا. لارنس. ۱۳۷۲. روانشناسی شخصیت؛ نظریه و تحقیق. ترجمه محمد جعفر جوادی و پروین کدیور. چ اول. تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا.
- ثعالبی. ۱۳۷۲. شاهنامه کهن (پارسی تاریخ غرر السیر). پارسی گردان: سید محمد روحانی. مشهد: دانشگاه فردوسی.
- جعفری قریه علی، حمید. ۱۳۹۲. «هفت کاخ کاووس و نردبان آیین مهری»، ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی، سال ۹. ش ۳۱. صص ۱۲۷-۹۹.
- جلال، عصام‌الدین. ۱۳۶۱. «کاووس خودکامه‌ای نامجو»، ایران نامه.
- حمیدیان، سعید. ۱۳۸۳. درآمدی بر اندیشه و هنر فردوسی. چ دوم. تهران: ناهید.
- خالقی مطلق، جلال. ۱۳۸۰. یادداشت‌های شاهنامه. بخش یکم. چ اول. نیویورک: بنیاد میراث ایران.
- دومزیل، ژرژ. ۱۳۸۴. بررسی اسطوره کاووس در اساطیر ایرانی و هندی. ترجمه شیرین مختاریان و مهدی باقی.
- راس، ا. آلن. ۱۳۷۸. روانشناسی شخصیت (نظریه‌ها و فرایندها). ترجمه سیاوش جمالفر. چ سوم. تهران: دوران.
- رحمانی خیابوی، صمد. ۱۳۸۲. سیری در دنیای داستان و داستان‌نویسان. چ اول. تهران: هما رز.
- زرین‌کوب، عبدالحسین. ۱۳۷۸. آشنایی با نقد ادبی. چ پنجم. تهران: سخن.
- ستاری، رضا. ۱۳۸۸. «بررسی شخصیت کاووس بر اساس کردارهای او از دوران باستان تا شاهنامه»، ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی، سال ۵. ش ۱۵. صص ۱۲۲-۱۰۹.
- سرامی، قدمعلی. ۱۳۷۳. از رنگ گل تا رنج خار. چ دوم. تهران: علمی و فرهنگی.
- سیاسی، علی اکبر. ۱۳۵۷. روانشناسی شخصیت. چ چهارم. تهران: چاپخانه سپهر، وابسته به انتشارات امیرکبیر.
- شمیسا، سیروس. ۱۳۷۸. نقد ادبی. چ اول. تهران: فردوس.
- شولتز، دوان پی و الن شولتز. ۱۳۸۹. تاریخ روانشناسی نوین. ترجمه علی اکبر سیف و دیگران. چ اول. تهران: دوران.
- صفا، ذبیح‌ا... ۱۳۸۴. حماسه سرایی در ایران. چ ششم. تهران: فردوسی.
- عبدالهیان، حمید. ۱۳۷۷. «شخصیت‌پردازی در داستان»، کیهان فرهنگی و هنری، سال ۱۵. ش ۱۴۹. صص ۶۹-۶۵.
- فردوسی. ۱۳۸۹. شاهنامه. به کوشش جلال خالقی مطلق. ۴ جلد. چ سوم. تهران: مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی.
- فرزاد، عبدالحسین. ۱۳۷۹. درباره نقد ادبی. چ سوم. تهران: قطره.
- فرنخ دادگی. ۱۳۶۹. بندهش. ترجمه و تحقیق: مهرداد بهار. چ اول. تهران: توس.
- کادن، ای. جی. ۱۳۸۰. فرهنگ توصیفی ادبیات و نقد. ترجمه کاظم فیروزمند. چ اول. تهران: شادگان.
- کریستن سن، آرتور. ۱۳۳۶. کیانیان. ترجمه ذبیح‌ا... صفا. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- کریمی، یوسف. ۱۳۷۹. روانشناسی شخصیت. چ ششم. تهران: مؤسسه نشر و ویرایش.
- کزازی، میرجلال‌الدین. ۱۳۸۶. نامه باستان. چ سوم. تهران: سمت.
- _____ . ۱۳۸۹. نامه باستان. چ دوم. چ پنجم. تهران: سمت.
- گروسی فرشی، میر تقی. ۱۳۸۰. رویکردهای نوین در ارزیابی شخصیت (کاربرد تحلیل عاملی در مطالعات شخصیت). چ اول. تهران: جامع پژوه و دانیال.
- مسکوب، شاهرخ. ۱۳۵۷. سوگ سیاوش. چ پنجم. تهران: خوارزمی.
- میرصادقی، جمال. ۱۳۷۶. عناصر داستان. چ سوم. تهران: سخن.
- میرفخرایی، مهشید. ۱۳۶۹. «اسطوره کاووس در گذر زمان»، فرهنگ پاییز.

نراقی، ملّا احمد. ۱۳۶۴. معراج السّعادة. چ سوّم. تهران: کانون انتشارات علمی.
هاوتورن، جرمی. ۱۳۸۰. پیش درآمدی بر شناخت رمان. ترجمه شاپور بهیان. چ اول. اصفهان: نقش خورشید.
یاحقی، محمد جعفر. ۱۳۹۱. فرهنگ اساطیر و داستان‌واره‌ها در ادبیات فارسی. چ چهارم. تهران: فرهنگ معاصر.

References

- 'Abdoollāhiyān, Hamid. (1998/1377SH). "Shakhsiyat pardāzi dar dāstān". *Keyhān-e Farhangi va Honari*. Year 15. No 149. Pp. 65-69.
- Avesta*. (2013/1391SH). With the efforts of Jalil Doustkhāh. 16th ed. Tehran: Morvārid.
- Bal'ami, Abu-'Ali. (1974/1353SH). *Tārikh-e Bal'ami*. Edition: Mohammad Taqi Bahār and Mohammad Parvin Gonābādi. Tehran: Bongāh-e trjomeh va nashr-e ketāb.
- Biniyāz, Fathollāh. (1999/1378SH). *bar dāstān-nevisi va revāyat shenāsi; bā eshāreh-i moujez be āsib-shenāsi-ye roman va dāstān-e koutāh*. 1st ed. Tehran: Afrāz.
- Chāpkhāneh-ye Sepehr, under Amirkabir Publication.
- Christensen, Arthur Emanuel. (1957/1336SH). *Kiyāniyān* (les Kayanides). Tr. by Zabi'hollāh Safā. Tehran: Bongāh-e tarjome o nashr-e ketāb.
- Cuddon, John Anthony. (2001/1380SH). *Farhang-e towsifi-ye adabiyāt va naqd (A Dictionary of Literary Terms)*. Tr. by Kāzem Firoosmand. 1st ed. Tehran: Shadegān.
- Dādegi, Faranbagh. (1989/1369H). *Bondaheshn*. Translated and reported by Mehrdād Bahār. Tehran: Tous.
- Dumezil, Georges. (2005/1384SH). *Barresi-ye ostoureh-ye Kavous dar asātir-e irāni va hendi (the study of Indo-Iranian myth)*. Tr. by Shirin Mokhtāriyān and Mehdi Bāgheri.
- Emāmi, Nasr-ollāh. (2007/1385SH). *Mabāni va ravesh-hā-ye naqd-e adabi*. 3rd ed. Tehran: Jāmi.
- Farzād, 'Abdolhossein. (2000/1379SH). *Darbāreh-ye naqd-e adabi*. 3rd ed. Tehran: Ghatreh.
- Ferdowsi. (2010/1389SH). *Shāhnāme*. With the efforts of Jalāl Khāleqi Motlaq. 4 Vols. Tehran: Markaz-e Dāyerat-ol-ma'āref-e bozorg-e eslami.
- Garousi Farshi, Mir Taghi. (2001/1380SH). *Rouykard-hā-ye novin dar arzyābi-ye shakhsiyat (kārbord-e tahlil-e 'ameli dar motāle'āt-e shakhsiyat)*. 1st ed. Tehran: Jāme' Pazhouh va Dāniyāl.
- Hamidiān, Saeed. (2004/1383SH). *Darāmadi bar andishe o honar-e Ferdowsi*. 2nd ed. Tehran: Nāhid.
- Hawthorn, Jeremy. (2001/1380SH). *Pish darāmadi bar shenākht-e romān (Studying the Novel: An Introduction)*. Tr. by Shapour Behyān. 1st ed. Esfahan: Naqsh-e Khorshid.
- Ja'fari Ghariyeh 'Ali, Hamid. (2013/1392SH). "Haft kākhe Kāvous va nardebān-e aein-e mehri". *Journal of Mytho-mystic literature*. Year 9. No. 31. Pp. 99-127.
- Jalāl, 'Esām-oddin. (1982/1361SH). "Kāvous khodkāmeh-i namjou". *Irān-Nameh*.
- Karimi, Yousef. (2000/1379SH). *Ravānshenāsi-ye shakhsiyat*. 6th ed. Tehran: Mo'asseseh-ye Nashr va Virāyesh.
- Kazzāzi, Mirjalāl-oddin. (2007/1386SH). *Nāme-ye bāstān*. Vol. 3. 3rd ed. Tehran: SAMT.
- _____ . (2010/1389SH). *Nāme-ye bāstān*. Vol. 2. 5th ed. Tehran: SAMT.
- Khāleqi Motlaq, Jalāl. (1991/ 1380SH). *Yāddāsht-hā-ye Shāhnāme*. Part 1. 1sted. New York: Bonyād-e Mirās-e Iran.
- Meskoub, Shāhrokh. (1975/1354SH). *Soug-e Siyāvash*. 5th ed. Tehran: khārazmi.
- Mir Fakhrāei, Mahshid. (1990/1369SH). "Ostoureh-ye Kāvous dar gozar-e zamān". *Farhang-e Pāez*.
- Mir Sādeghi, Jamāl. (1997/1376SH). *Anāsor-e dāstān*. 3rd ed. Tehran: Sokhan.
- Narāqi, Mollā Ahmad. (1985/1364SH). *Me'rāj-ol Sa'ādah*. 3rd ed. Tehran: Kānoun-e Enteshārāt-e 'Elmi.
- Pervin, Lawrence A. (1993/1372SH). *Ravānshenāsi-ye shakhsiyat: theory and research*. Tr. by Mohammad Ja'far Javādi and Parvin Kadivar. 1st ed. Tehran: Mo'asseseh-ye khadamāt-e farhangi-ye rasā.
- Rahmāni Khiyāvi, Samad. (1993/1382SH). *Seiri dar donyā-ye dāstān va dāstān-nevisān*. 1st ed. Tehran: Homa Roz.
- Ross, Allen A. (1989/1378SH). *Ravānshenāsi-ye shakhsiyat: nazariyeh-hā va farāyand-hā (theories and processes)*. Tr. by Siyāvash Jamālfar. 3rd ed. Tehran: Dowrān .
- Sa'ālebi, Hosein ibn Mohammad. (1993/1372SH). *Shāhnāme-ye kohan: Pārsi-e tārikh-e ghorar-osseir*. Tr. by Seyyed Mohammad Ro'hāni. Mashhad: Ferdowsi- University.

- Safā, Zabih-ollh.(2005/1384SH). *Hamāse- sarāei dar Iran*. Tehran: Ferdowsi.
- Sarrāmi, Ghadam'ali. (1994/1373H).*Az rang-e gol tā ranj-e khār*. 2nd ed. 'Elmi va Farhangi.
- Sattāri, Rezā. (1999/1388SH). “Barresi-ye shakhsiyat-e kavous bar asās-e kerdār-hā-ye ou az dowrān-e bāstān tā Shāh-Nāmeḥ”. *Journal of Mytho-mystic literature*.Year 5.No. 15. Pp. 109-122.
- Schultz, Duane P. and Ellen Schultz, Sydney.(2010/1389SH). *Tārikh-e ravānshenāsi-ye novin (A History of Modern Psychology)*.Tr. by 'Ali Akbar Seif and et.al. 1st ed. Tehran: Dowran.
- Shamisā, sirous.(1999/1378SH).*Naqd-e adabi*. 1st ed. Tehran: Ferdows.
- Siyāsi, 'Ali Akbar. (1978/1357SH).*Ravānshenāsi-ye shakhsiyat*. 4th ed. Tehran :
- Yāhaqi, M. Ja'fār. (2009/1388SH).*Farhang-e asātir va dāstānvāre-hā dar adabiāt-e fārsi*. 4th ed.Tehran: Farhang-e Mo'āser.
- Zarrinkoub, 'Abd-ol-hosein.(1999/1378SH). *Ashnāei ba naqd-e adabi*. 5th ed. Tehran: Sokhan.